



# «ثمره»ی بطلمیوس و شرح خواجه نصیر بر آن

جلیل اخوان زنجانی

نهاد.» و در صفحه ۲۴۲ همان کتاب می نویسد: «بطلمیوس احکامی در کتاب یاد کرده است.» اما خواجه نصیرالدین طوسی در اوایل کتاب «شرح ثمره» خود، به این موضوع اشاره کرده می گوید: «جماعتی را ظن بوده است کی بطلمیوس صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب احکام است و آن ظن خطا بوده است.» و خود در اربع مقالات صریح گفته است کی مجسطی ساخته ام.»

ابن ندیم در کتاب الفهرست<sup>۱</sup> می گوید: «بطلمیوس کتاب مجسطی را برای امپراطور ادریانوس (= هادریان) و انطینوس<sup>۲</sup> نوشت.» انطینوس شاید همان امپراطور آنطونینوس پیوس باشد که از سال ۱۳۸ تا ۱۶۱ میلادی

امپراطور رم بود. و اگر در اصالت کتاب ثمره شک نکنیم شاید بتوان گفت سورس که شاگرد بطلمیوس بوده همان Septimius Severus است که در سال ۱۴۶ م در شمال افریقا، در شهر تریپولی پایتخت امروزی کشور لیبی بدنیا آمد و این شهر از متصرفات رم به شمار می رفت. و هیچ بعید نیست که در آن زمان، سورس را به مصر فرستاده بودند و بطلمیوس سمت معلمی وی را بر عهده داشته و امپراطور S. Severus از سال ۱۹۳ تا ۲۱۱ م امپراطور رم بود.

حال به کتاب شرح ثمره<sup>۳</sup> خواجه نصیرالدین طوسی

بطلمیوس که نام وی در کتابهای عربی به صورت «بطلمیوس قلوذی» آمده، نام یونانی وی «کلادیوس پتولمیوس» (Claudius Ptolemäus) است. وی در حدود سال ۱۰۰ میلادی در مصر علیا بدنیا آمد و در سال ۱۶۰ یا ۱۷۸ م در گذشت.

وی پس از تألیف کتاب اربعه یا Tetrabiblos برای شاگردش، سورس، دوباره آن چهار مقاله را برای وی خلاصه کرده آن را «ثمره» یا «صد کلمه» نامید. بطلمیوس در اول کتاب ثمره، خطاب به سورس می نویسد: «کی ما پیشتر جهت توای سورس چند کتاب ساخته ایم... و به معرفت این کتاب راه نیابد کسی کی نظر بسیار نکرده باشد در آن کتابها کی در پیش ازین ساخته ایم...»

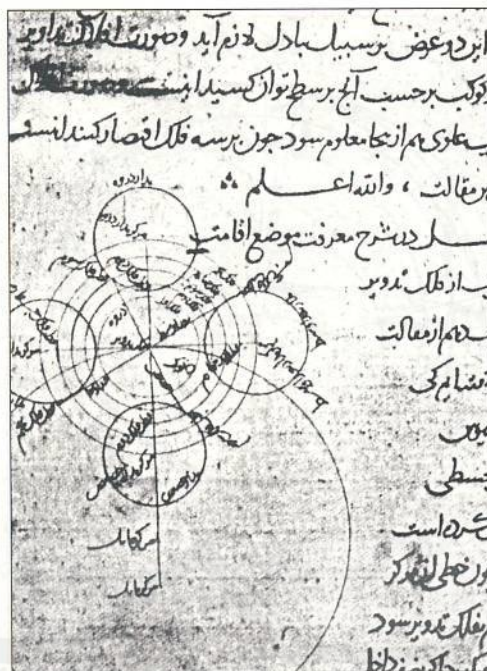
درباره بطلمیوس، شهردان رازی براین عقیده بود که بطلمیوس صاحب کتاب مجسطی و بطلمیوس صاحب کتاب احکام دو شخص متفاوت هستند. شهردان که ۲۰۰ سال پیش از خواجه نصیر می زیسته در کتاب روضه المنجمین (ص ۲۹۴) این مطلب را متذکر شده و گفته است: «نمودار بطلمیوس از همه آسانتر و بدرستی نزدیکتر است و بعضی مردم اعتقاد کنند که این، خداوند مجسطی است و نه چنین است، که این نمودار، بطلمیوس خداوند کتاب احکام





می پردازیم:

خواجه نصیر در مقدمه کتاب شرح ثمره می گوید که آن را به حکم اشارت مخدوم و مخدوم زاده، یعنی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و پسرش خواجه بهاء الدین نوشته است و در ادامه می نویسد: «... و ما یک یک کلمه از کتاب ثمره بلفظی کی مترجمان با عربی کرده اند، بیاریم و ترجمه آن بر وجهی کی فهم کرده ایم با اندک اشارتی بیان مقصود، از آن ایراد کنیم» و باز می گوید: «ما بعد از تحریر این سواد، آن شرحها مطالعه کردیم و آنچه واجب نمود الحاق کردن، الحاق کردیم».



کتاب سزگین<sup>۵</sup> به جای «حاسب» «کاتب» آمده است.

همانطور که گفته شد، خواجه نصیر کتاب ثمره بطلمیوس را شرح کرده است که اغلب و خصوصاً در کلمه های نخستین به شیوه فلاسفه به شرح احکام نجومی پرداخته یا به عبارات دیگر احکام نجومی را با عبارات و اصطلاحات فلسفی توضیح داده است و در «کلمه های» دیگر (بیشتر کلمات پایانی کتاب) شرح وی بیشتر توضیح احکام نجومی است که در کتابهای دیگر نجوم نیز، مانند آن یافت می شود. به عنوان نمونه، نخستین «کلمه» ثمره بطلمیوس این است:

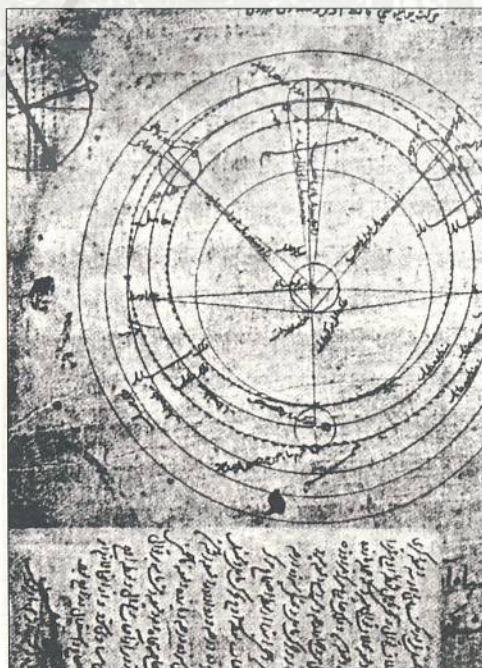
«علم النجوم منک و منها».

وی در شرح «ها» می نویسد: «ها، اشارت بفواعلی کی اوضاع فلکی اند و وجود افعال، موقوف بر حصول آن اوضاع است.» اگر به زبان ساده بخواهیم این مطلب را بیان کنیم، می گوئیم این اوضاع فلکی است که نقش فاعل را دارند و اگر شرایط اوضاع فلکی حاصل شود، کارهایی به وقوع می پیوندند. و در شرح «ک» آورده: «ک، اشارت بمعرفت قوابل است و کیفیت تأثیر اوضاع در قوابل». قوابل جمع قابل است و قابل کسی یا چیزی است که بتواند اثر فاعل را بپذیرد و بنا بر قول خواجه نصیر: «قابل؛ همان موضوع یا ماده باشد.» و همچنین می گوید: «پس در متجددات عالم کون و فساد نیز فاعلی و قابلی ضرورت باشد و فاعل، نزدیک محققان قدرت الهی است. و شرط، اوضاع نجومی» «و قابل، اجسام این عالم و آنچه تعلق باجسام دارد، مانند صوری که اجزاء اجسام است و نفوس کی مدبرات بعضی از اجسام باشند و اعراض کی باجسام و نفوس قایم اند و چون فاعل تنها کفایت نیست در وجود فعل، بل با وجود فاعل، وجود قابل نیز ضرورت است.»

خواجه نصیر هنگام شرح ثمره به دو شارح پیش از خود اشاره می کند که یکی احمد بن یوسف مصری مهندس، کاتب بنی طولون بود. سزگین<sup>۲</sup> نام او را چنین می نویسد: احمد بن یوسف بن ابراهیم بن الرایه، وی بین سالهای ۳۳۰ تا ۳۴۰ در گذشته است. خواجه نصیر در شرح خودش بار از او نام می برد و گاه او را مورد انتقاد قرار داده است. نسخه ای از «صد کلمه» یا «ثمره» در کتابخانه ملی ملک<sup>۱</sup> هست و در صفحه اول آن، شخصی به زبان عربی آن را معرفی کرده

که ترجمه آن چنین است: «این کتاب تفسیر ثمره بطلمیوس است که مفسر آن احمد بن یوسف مصری مهندس، کاتب بنی طولون است و ابوعلی حسین بن عبدالرحمن صوفی رازی مشهور آن را کتابت کرده است. تاریخ کتابت سال ۳۷۱ به خط ابن عبدالرحمن صوفی». بدون شک، این نوشته بر روی این نسخه از صوفی نیست، چونکه ممکن نیست که او خود را مشهور نامیده باشد.

شارح دیگر، ابوالعباس احمد بن علی الاصفهانی الحاسب، دانشمند قرن چهارم هجری است. نام وی پنج بار در شرح خواجه نصیر آمده است. در





تجربه اما علت آن ندانند. «از این جمله معلوم می شود اطبائی بوده اند که در معالجه بیماران بر احکام نجومی نظر داشته به سعد و نحس بودن اوقات در معالجه بیمار معتقد بوده اند.

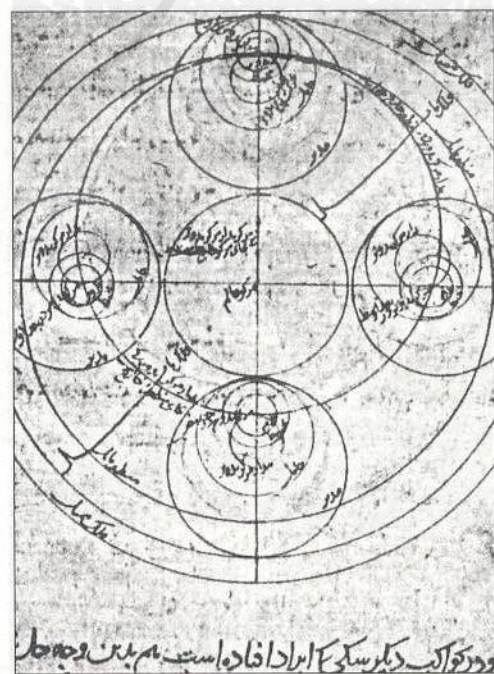
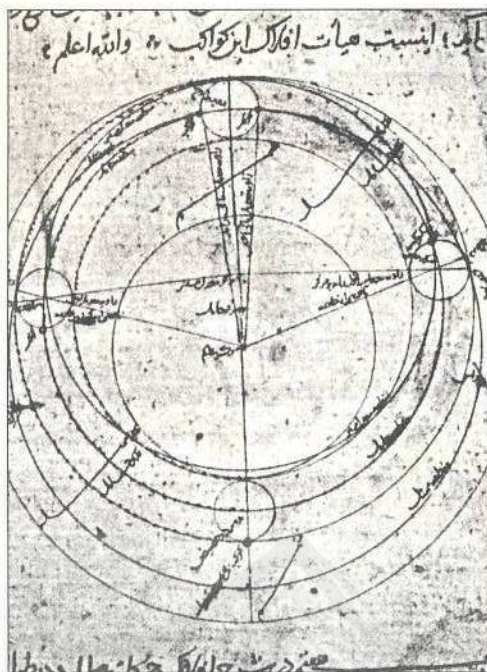
و باز در دلایل فلکی می گوید: «مثلاً چون دلیلی فلکی اقتضاء سردی هوا کند، ناظر در آن دلیل باید کی در بلاد گرم در فصل تابستان حکم بنقصان حرارت هوا کند. و در بلاد سرد در فصل زمستان حکم بسرما با فراط و توابع آن، و این اختلاف بحسب اختلاف قبول قوایل است و اگر چه در هر دو، دلیل سماوی یکسانست.»

پس مشخص شد که از نظر خواجه

نصیر الدین طوسی «ک» در عبارت «علم النجوم منک» مساوی قوایل است که همان موضوع یا ماده است.

البته مسئله ای که در کلمه اول بطلمیوس مطرح شده آن است که چرا در این جمله «ک» که همان قابل است به «ها» که فاعل و نقش مهمتری دارد تقدم یافته و چرا ابتدا «ک» آمده است. خواجه نصیر در پایان شرح خود در «کلمه» اول، آن علت را از نظر احمد بن یوسف نقل می کند که احمد بن یوسف می گوید: «ک» منک، اشاره

به وحی و کهنات و الهام و خواب راست است. اما خواجه نصیر الدین طوسی نظر احمد بن یوسف را مورد انتقاد قرار داده می گوید: «این سخن مطابق این عبارت نیست، چه، این معنی قسمی نتواند بود از آنچه علم نجوم بر آن اطلاق کنند». و نظر ابوالعباس اصفهانی را درباره تقدم «ک» بر «ها» چنین شرح می دهد که ابوالعباس می گوید: «مرتبه نفس بالاتر از مرتبه اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک افلاک است و بواسطه نجوم و افلاک مؤثر در ما و یکی بی توسط مؤثر در ما از آن مرتبه اند. پس «منک و منها» اشارت به این دو تأثیر است و این معنی ازین



و در نتیجه می گوئیم: پس دانستن اوضاع فلکی و تأثیرات آن در علم بمتجددات کافی نیست، بلکه علم به وجود قوایل هم لازم است. مثلاً در توالد حیوان، فاعل وجود دهنده اوست و شرط، ملاقات پدر و مادر بر وجهی خاص. و باز می گوید: در روشن شدن از آفتاب، آفتاب فاعل است و قابل این سطح غلیظ و ستبر زمین است و دارای شرطی است که آن شرط عدم حجاب بین آن دو است یعنی فاعل که آفتاب است و قابل که زمین است. و برای اینکه قابل اثر فاعل را بپذیرد باید شرایطی حاصل شود که بدون این شرایط، فاعل نمی تواند اثر خود را بگذارد.

و ممکن است که قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد، در این صورت باید به استثنائات توجه کرد و بطور قطع حکم ننمود. مثلاً اگر وقتی طالع اقتضاء کند که فلان خواجه سرای را فرزندی خواهد بود، حکم قطعی نباید کرد، چون چنین چیزی امکان ندارد، باید حکم کرد که او کودکی را به فرزندی قبول خواهد کرد. و اگر بنابر احکام، دلیل را پیدا می کردند و هنگامی که آن دلیل

نحس اکبر می بود، اینجا دیگر به عقل خود رجوع می کردند. چنانکه در این تفسیر می گوید: «و باید کی اول مقدار علت بشناسی. چه اگر رنجی باشد کی آنرا خطری نباشد مانند زکام یا حمی یوم (= تب یکروزه)، اعنی حکم نکنی بسختی بیماری، و اگر چه از دلیل یافته باشی. و اگر رنجی باشد کی در آن خطری عظیم باشد مانند تب دق و سل و زبول مشایخ، حکم نکنی بسهولت مطلق، و اگر چه آن دلیل یافته شود.» و درباره بیماری و بحران بیماری می گوید: «و این اوقات با اوقات هشتگانه تمامی شانزده بحران باشد و طبیبان این بحرانات شناسند از طریق



بود. او مازیار را به مخالفت با خلیفه عباسی برانگیخت و مازیار فریب او را خورد و مخالفت خود را با خلیفه آشکار کرد و کشته شد. و از این نوع شاهد‌ها در کتابهای تاریخی دیده می‌شود.

از دیگر نکات جالب توجه کتاب ثمره، اشاره به رقعۀ کژدم است. به نظر می‌آید که بطلمیوس این مطلب را از کتابهای ایرانی گرفته و آن را ضبط کرده و این رسم دوباره از طریق کتاب او وارد کتابهای احکام نجومی فارسی و عربی شده است.

زمان نوشتن رقعۀ کژدم جنبه علمی داشته و بنابر محاسبه بوده است که بعدها به صورت رقعۀ نویسی و خرافه در آمده است.

کلمۀ یازدهم بطلمیوس درباره رقعۀ چنین است: الصُّورُ الَّتِي فِي عَالَمِ التَّرْكِيبِ مَطِيعَةٌ لِلصُّورِ الْفَلَائِكِيَّةِ وَ لِهَذَا رَسَمَهَا اصْحَابُ الطَّلَسَمَاتِ عِنْدَ حُلُولِ الْكَوَاكِبِ فِيهَا لَمَّا أَرَادُوا عَمَلَهَا.

خواجه نصیر الدین این کلمه را شرح کرده می‌نویسد: «... اصحاب طلسمات بنای علم خود بر آن نهاده‌اند. مثلاً در وقت طلوع صورتی یعنی ظهورش از تحت شعاع آفتاب یا طلوعش از افق بطالعی مناسب آن عمل، نقشی بکنند کی بزعم ایشان مرادی کی خواهند از آن جنس حیوان یا نبات حاصل آید. چنانکه رقعۀ کژدم و مار نویسند بوقت طلوع عقرب و حیة. (حیة = مار)

ناگفته نماند که عقرب، یا کژدم را، گزدم نیز گفته‌اند. و این رقعۀ کژدم به معنی نوشته یا نامه عقرب است. و این واژه به صورت رقیه یعنی افسون نیز آمده است. چون افسون و نوشتن این گونه رقعۀ‌ها گناه محسوب می‌شده نوشتن آن مجاز نبوده از این رو است که گفته‌اند اگر به زبان عربی و اسماء الهی و صفات و اراده خدای تعالی باشد، مباح است.

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم<sup>۶</sup> درباره رقعۀ کژدم می‌نویسد: این از رسمهای پارسیان نیست؛ ولیکن عامیان، نو آوردند. و شب این روز، بر کاغذها بنویسند و بر در خانه‌ها بندند تا اندرو گزنده نیاید. بیرونی این افسون را در کتاب آثار الباقیه<sup>۷</sup> آورده است و عین آن عبارت که با بسم الله شروع شده چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم اسفندار مذماه اسفندار مذ روز بستم رم و زهر و زفر زیر و زوبر از همه خرفستران<sup>۸</sup>، بنام جم و افریدون بسم الله آدم و حوا حسبی الله وحده و کفی.

- پی‌نوشتها:
۱. ص ۳۲۷، متن عربی.
  ۲. فلوگل این نام را به انطونینوس تصحیح کرده است. پانویس الفهرست ص ۳۲۷.
  ۳. GAS، جلد ۷، ص ۴۵.
  ۴. شماره این نسخه ۵۹۲۴ است.
  ۵. GAS، جلد ۷، ص ۴۵.
  ۶. ص ۲۶۰-۲۵۹.
  ۷. ص ۲۲۹، متن عربی چاپی.
  ۸. این کلمه در آثار الباقیه به صورت «جز ستوران» آمده است.

اعتقاد به احکام نجومی باعث شده بود که گروهی خواسته‌های خود را به نام آنکه دلیل نجومی چنین حکم می‌کند به اجرا در آورند. مثلاً خواجه نصیر از احمد بن یوسف نقل می‌کند که: «خمارویه بن احمد را کی حاکم اعمال مصر بود پسری آمد هارون نام بر طالعی کی منجمان گفتند که در آن طالع دلیل ریاست و مهتری نیست. یکی از منجمان کی نامش صالح بن الولید التمیمی بود آن طالع بدید و بدانست کی آن طالع پسر خمارویه است. حکم کرد کی بجای پدر نزدیک ده سال حاکمی کند؛ اما حکم او چنان روان نبود کی حکم پدرش... و بعد از وفات صالح حکم او راست شد و هارون نه سال و چند ماه حاکم مصر بود.»

لازم به ذکر است که در کتابهای تاریخی آمده: خمارویه بن احمد کشته شد و پسرش ابوالعساگر را پس از ده سال حکومت کشتند و هارون هم در ۲۳ سالگی مرد و دوران کوتاه بنی طولون بسر آمد. در کلمۀ ۱۰۱ بطلمیوس می‌گوید: النَّيَازُكُ وَ ذَوَاتُ الذَّوَائِبِ مِنْ ثَوَانِي النُّجُومِ وَ لَيْسَتْ مِنْهَا.

آمدن کلمۀ نیازک که مفرد آن نیزک و نیزه به معنی شهاب است در این «کلمه» قابل توجه است و ذوات الذوائب به معنی ستارگان دنباله‌دار است که در قدیم در زبان فارسی، گیسودار نامیده می‌شدند. و اما معنی ثوانی النجوم، ثوانی جمع ثانیه به معنی دوم است و در اصطلاح نجوم عبارت است از چیزهای نورانی جز برق و صاعقه که در دلائل و احکام در مرتبه دوم‌اند و احکام و دلائل اولیه، نجوم را باشد. اما اینکه شهاب‌ها و ستاره‌های دنباله‌دار را ثوانی نجوم می‌گویند، بدان علت است که از دلائل و احکام اولیه که همان نجوم است به حساب نمی‌آیند و در مرتبه دوم قرار دارند. و این نیزک‌ها که در آسمان دیده می‌شوند، بنابر عقاید قدیم برای رجم شیطان است که از آسمان طرد شده است و هر گاه بخواهد به آسمان صعود کند فرشتگان نیزک به سوی او پرتاب می‌کنند.

خواجه نصیرالدین در کلمۀ ۱۰۲ در شرح نیازک و ذوات الذوائب می‌گوید:

«اگر (نیازک و ذوات الذوائب) در وتد طالع دولتی باشد، پادشاه آن دولت یا بزرگی کی بمثابت پادشاه باشد بمیرد و اگر در مایلی وتد باشد، ذخایر اموال او بکلی مستأصل شود و وزیر بدل کند». با این دلائل نجومی بود که هر کسی را که می‌خواستند از میان بردارند، برمی‌داشتند و نیز با این دلائل، منجمین افرادی را به مخالفت با دستگاه حکومتی و امی داشتند. مثلاً بزیست فیروزان، که به یحیی بن ابی منصور شهرت دارد، از نوادگان یزدگرد سوم ساسانی